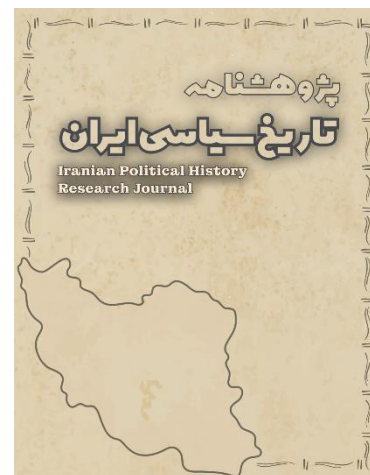


The Role of Colonial Treaties in Undermining the Political Legitimacy of the Qajar State

1. Alireza Abdizadeh Jahromi^{id}: Department of Political Science, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

2. Marzieh Shafieifar^{id}*: Department of History, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

3. Reza Kazemi^{id}: Department of International Relations, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran



*Corresponding Author's Email Address: marzieh88.shafieifar@gmail.com

Abstract:

The Qajar dynasty, during one of the most critical periods of Iran's political history, faced a severe legitimacy crisis following a series of colonial treaties with foreign powers such as Russia and Britain. This study, using a descriptive-analytical method and historical approach, examines five major agreements—Golestan, Turkmenchay, Reuter, D'Arcy, and the Anglo-Russian Convention of 1907—evaluating their role in eroding the Qajar regime's political legitimacy. Findings indicate that these treaties not only resulted in territorial and economic losses, but also triggered widespread political disillusionment, damaged the monarchy's image, and contributed to the development of new public discourses. The Qajar state, increasingly perceived as a foreign-dependent and ineffective authority, lost its traditional sources of legitimacy. This delegitimization facilitated the emergence of nationalist and justice-seeking ideologies, empowered the intellectual and religious opposition, and ultimately led to the Constitutional Revolution. Furthermore, the regime's superficial reactions to criticism and its structural incapacity for reform reveal its failure to regain public trust. The article recommends future comparative studies between the Qajar era and either the Pahlavi period or pre-colonial Iranian dynasties to explore deeper connections between foreign policy, international agreements, and domestic political legitimacy.

Keywords: Colonial treaties, Qajar state, political legitimacy, Reuter concession, D'Arcy concession, 1907 Convention, nationalism, Constitutional Revolution

How to Cite: Abdizadeh Jahromi, A., Shafieifar, M., & Kazemi, R. (2024). The Role of Colonial Treaties in Undermining the Political Legitimacy of the Qajar State. *Iranian Political History Research Journal*, 2(3), 31-44.

Received: 28 July 2024

Revised: 03 September 2024

Accepted: 12 September 2024

Published: 22 September 2024



Copyright: © 2024 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

نقش قراردادهای استعماری در تضعیف مشروعیت سیاسی دولت قاجار



۱. علیرضا عبدی‌زاده جهرمی^{ID}: گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

۲. مرضیه شفیعی‌فر^{ID}: گروه تاریخ، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

۳. رضا کاظمی^{ID}: گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: marzieh88.shafieifar@gmail.com

چکیده

دولت قاجار در یکی از حساس‌ترین ادوار تاریخ سیاسی ایران، با امضای سلسله‌ای از قراردادهای استعماری که با قدرت‌های خارجی چون روسیه و بریتانیا منعقد شدند، با بحران جدی در مشروعیت سیاسی خود مواجه شد. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تاریخی، به بررسی محتوایی و گفتامانی پنج قرارداد کلیدی گلستان، ترکمانچای، روتر، داری و قرارداد ۱۹۰۷ می‌پردازد و نقش آن‌ها را در فرسایش مشروعیت دولت قاجار مورد ارزیابی قرار می‌دهد. یافته‌ها نشان می‌دهند که این قراردادها نه تنها به‌لحاظ مادی به از دست رفتن سرزمین و منابع انجامیدند، بلکه پیامدهای گسترده‌ای بر اعتماد عمومی، تصویر ذهنی جامعه از سلطنت، و گفتامان سیاسی حاکم بر کشور داشتند. در ذهنیت عمومی، دولت قاجار به‌جای حافظ منافع ملت، به‌عنوان نهاد وابسته به بیگانگان و ناتوان از دفاع از استقلال کشور تلقی شد. این فرایند، به رشد گفتامان‌های عدالت‌خواه و ناسیونالیستی، تقویت نقش روشنفکران و علما در مقاومت اجتماعی، و شکل‌گیری جنبش مشروطه منجر گردید. همچنین بررسی واکنش‌های سطحی حکومت در برابر نقد نخبگان و ضعف ساختاری در اصلاحات، نشان می‌دهد که قاجاریه قادر به ترمیم مشروعیت ازدست‌رفته خود نبود. مقاله همچنین پیشنهاد می‌دهد که بررسی تطبیقی میان دوره قاجار با دوره پهلوی اول یا حکومت‌های پیشااستعماری، می‌تواند ابعاد جدیدی از رابطه میان سیاست خارجی، قراردادهای بین‌المللی و مشروعیت سیاسی را آشکار سازد.

کلیدواژگان: قراردادهای استعماری، دولت قاجار، مشروعیت سیاسی، امتیاز روتر، قرارداد داری، قرارداد ۱۹۰۷، ناسیونالیسم، جنبش مشروطه

نحوه استناددهی: عبدی‌زاده جهرمی، علیرضا، شفیعی‌فر، مرضیه، و کاظمی، رضا. (۱۴۰۳). نقش قراردادهای استعماری در تضعیف مشروعیت سیاسی دولت قاجار. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۳۱(۲)، ۳۱-۴۴.

تاریخ دریافت: ۶ مرداد ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۲ شهریور ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۱ شهریور ۱۴۰۳

تاریخ انتشار: ۱ مهر ۱۴۰۳



مجاز و حق نشر: © ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

مقدمه

در دوران معاصر، تاریخ ایران یکی از پیچیده‌ترین عرصه‌های مطالعه در حوزه‌های علوم سیاسی و مطالعات استعماری به شمار می‌رود؛ به‌ویژه دوره قاجار که در آن پیوندی ناگسستنی میان ضعف ساختاری دولت، فشارهای خارجی، و بحران مشروعیت سیاسی برقرار بوده است. در این میان، نقش قراردادهای استعماری، به‌عنوان یکی از ابزارهای نفوذ قدرت‌های خارجی و در عین حال یکی از عوامل فرساینده مشروعیت داخلی حاکمیت، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بررسی این قراردادها نه تنها از منظر حقوقی و اقتصادی، بلکه به‌عنوان پدیده‌هایی سیاسی که بنیان‌های اعتماد عمومی و حقانیت دولت مرکزی را متزلزل ساختند، ضرورتی علمی و تاریخی دارد. در واقع، تحلیل این پدیده‌ها می‌تواند نه تنها به فهم دقیق‌تر از سقوط تدریجی دولت قاجار کمک کند، بلکه نسبت ما با قدرت، وابستگی، و مقاومت را در تاریخ معاصر بازتعریف کند. در شرایطی که منابع ملی به سادگی واگذار می‌شدند، اعتماد عمومی به دربار قاجار به تدریج از بین رفت و بسیاری از نخبگان، روشنفکران، و حتی توده‌های مردم، سلطنت را نه به‌عنوان پاسدار منافع ملی، بلکه به‌عنوان شریک قدرت‌های استعماری می‌نگریستند. بنابراین پرداختن به این موضوع، پاسخی به یکی از مهم‌ترین پرسش‌های تاریخ‌ساز ایران است: چرا دولت قاجار نتوانست مشروعیت سیاسی خود را حفظ کرده و نظامی پایدار بسازد؟

مسئله اصلی پژوهش حاضر در این زمینه قابل تبیین است که چگونه و از طریق چه سازوکارهایی، قراردادهای استعماری در دوره قاجار به تضعیف مشروعیت سیاسی دولت انجامیدند؟ آیا این قراردادها صرفاً نماد وابستگی حاکمیت به قدرت‌های خارجی بودند یا زمینه‌ساز تغییر در افکار عمومی و بروز شکاف‌های اجتماعی گسترده‌تر شدند؟ برای پاسخ به این پرسش، لازم است از یک‌سو مفاد حقوقی، سیاسی و اقتصادی قراردادهای مشخص مانند ترکمانچای، گلستان، و روتر، داری و قرارداد ۱۹۰۷ میان روسیه و بریتانیا مورد بررسی قرار گیرند و از سوی دیگر، بازتاب این قراردادها در میان اقشار مختلف جامعه، مطبوعات، و روشنفکران تحلیل گردد. در واقع، این مقاله می‌کوشد از رهگذر مطالعه تاریخی و گفتگومانی، تلاقی میان ساختار استعماری بیرونی و بحران‌های مشروعیت درونی را در ساختار سلطنت قاجار آشکار سازد.

در حوزه پیشینه پژوهش، آثار متعددی به تحلیل ابعاد حقوقی و تاریخی این قراردادها پرداخته‌اند، اما تعداد محدودی از آن‌ها به پیوند این قراردادها با مشروعیت سیاسی پرداخته‌اند. به‌عنوان نمونه، فریا استارک (۱۹۵۱) در اثر خود به بررسی روابط پیچیده میان دولت قاجار و قدرت‌های استعماری پرداخته و این روابط را به‌مثابه بازتاب ضعف ساختاری دولت مرکزی تحلیل کرده است. ادوارد براون (۱۹۲۶) نیز در کتاب کلاسیک خود، با ارائه تحلیلی از شرایط اجتماعی و فکری آن دوران، بر این نکته تأکید دارد که انعقاد قراردادهایی چون ترکمانچای و روتر نه تنها شکست‌های سیاسی، بلکه فروپاشی منزلت حاکمیت را در اذهان مردم به‌همراه داشت. در مطالعات داخلی نیز محققانی چون زرین‌کوب (۱۳۷۴) و کسروی (۱۳۲۷) با نگاهی انتقادی به دوره قاجار، این امتیازدهی‌ها را عامل فرسایش تدریجی اعتماد عمومی و به‌حاشیه‌رفتن نقش دولت در اداره کشور می‌دانند. یرواند آبراهامیان (۲۰۰۸) نیز در تحلیل‌های سیاسی خود به نقش بنیادین قرارداد ۱۹۰۷ در شکل‌گیری تصور عمومی از «تقسیم ایران» و به چالش کشیدن مشروعیت دولت اشاره دارد. با این حال، تحلیل گفتگومانی این قراردادها در پیوند با نظریه‌های سیاسی مشروعیت و ساختارهای استعمار پیرامونی، کمتر مورد توجه قرار گرفته و همین امر، ضرورت پژوهش حاضر را دوچندان می‌سازد.

برای تحلیل نظری موضوع، از دو چارچوب مفهومی مکمل استفاده شده است. نخست، نظریه کلاسیک مشروعیت سیاسی ماکس وبر که سه نوع مشروعیت سنتی، قانونی-عقلانی و کاریزماتیک را مطرح می‌سازد. در دوره قاجار، مشروعیت دولت عمدتاً از نوع سنتی و نسبی بود که از طریق تداوم قدرت خانوادگی و حمایت علما تقویت می‌شد. با این حال، بروز قراردادهای استعماری که اغلب بدون مشارکت عمومی و شفافیت صورت می‌گرفتند، سبب تضعیف مشروعیت سنتی و زوال اعتماد عمومی شد؛ زیرا جامعه، دولت را دیگر حامی منافع ملی نمی‌دانست، بلکه آن را ابزاری در خدمت استعمار تلقی می‌کرد. دومین چارچوب نظری مورد استفاده، نظریه «استعمار پیرامونی» در آثار امانوئل والرشتاین و سمیر امین است که تأکید دارد چگونه دولت‌های ضعیف در پیرامون نظام جهانی، تحت فشار ساختاری مراکز قدرت جهانی قرار می‌گیرند و برای بقا سیاسی، منابع ملی را واگذار می‌کنند. در این دیدگاه، قراردادهای استعماری نه به مثابه حوادث منفرد، بلکه به عنوان پیامد نظام‌مند جایگاه ایران در اقتصاد و سیاست جهانی تحلیل می‌شود.

بر این اساس، مقاله حاضر در پی پاسخ به این پرسش بنیادین است که چگونه مجموعه‌ای از قراردادهای استعماری در دوران قاجار، ساختار مشروعیت سیاسی دولت را دچار فروپاشی تدریجی ساختند؟ در کنار این سوال محوری، پرسش‌های فرعی دیگری نیز مطرح است: نقش قدرت‌های خارجی (به ویژه روسیه و بریتانیا) در شکل‌گیری این قراردادها چه بود؟ واکنش نخبگان سیاسی، مذهبی و روشنفکران به این قراردادها چگونه بود و چگونه این واکنش‌ها در کاهش مشروعیت سیاسی دربار بازتاب یافت؟ و نهایتاً، آیا این فرآیند تاریخی نقش مؤثری در شکل‌گیری نهضت مشروطه و گفتمان‌های مقاومت ضد استعماری در ایران ایفا کرد یا خیر؟ این پرسش‌ها، مسیر تحلیل مقاله را از سطح توصیف صرف رویدادها به سطح تبیین علّی و ساختاری ارتقاء می‌دهد و تلاش می‌کند تصویری چندلایه از بحران مشروعیت در دوره قاجار ارائه دهد.

روش‌شناسی پژوهش

روش‌شناسی این پژوهش بر مبنای رویکردی تاریخی-تحلیلی و با بهره‌گیری از روش مطالعه اسنادی شکل گرفته است که هدف آن بررسی پیوند میان قراردادهای استعماری دوران قاجار و روند تضعیف مشروعیت سیاسی این سلسله می‌باشد. از آنجا که موضوع مورد نظر ماهیتی تاریخی دارد و با فرآیندهای گذشته‌نگر و رخدادهای پیچیده سیاسی درهم‌تنیده است، انتخاب روش تاریخی به عنوان شیوه اصلی گردآوری و تحلیل داده‌ها، با رویکردی تحلیلی و تفسیری، ضرورتی بنیادین برای این مطالعه محسوب می‌شود. پژوهش حاضر در دسته پژوهش‌های مروری جای می‌گیرد، بدین معنا که تلاش شده است با گردآوری، بازخوانی، و بازتحلیل اسناد، گزارش‌ها، خاطرات رجال سیاسی، متون حقوقی و قراردادهای رسمی، همچنین تحلیل‌های پژوهشگران پیشین، تصویری جامع از روند تأثیرگذاری قراردادهای استعماری بر کاهش مشروعیت سیاسی دولت قاجار ارائه شود. این شیوه امکان فهم لایه‌های پنهان گفتمانی و زمینه‌ای رخدادهای در کنار داده‌های عینی و توصیفی فراهم می‌آورد.

داده‌های مورد استفاده در این مقاله از ترکیب منابع اولیه و ثانویه استخراج شده‌اند. منابع اولیه شامل متن رسمی قراردادهای تاریخی نظیر گلستان، ترکمانچای، رویترا، داری و ۱۹۰۷، نامه‌ها و مکاتبات رجال سیاسی دوره قاجار، روزنامه‌های معاصر نظیر «قانون»، «حبل‌المتین»، «صور اسرافیل» و همچنین خاطرات رجال سیاسی چون اعتمادالسلطنه و ناصرالملک بوده‌اند که تصویری از بازتاب این قراردادها در گفتمان سیاسی و اجتماعی آن دوران به دست می‌دهند. این اسناد یا به صورت مستقیم از آرشیوهای اسنادی موجود (نظیر کتابخانه ملی ایران و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی) مورد بررسی قرار گرفته‌اند یا به صورت چاپ‌شده

و ویرایش شده در مجموعه‌های معتبر تاریخی در دسترس بوده‌اند. از سوی دیگر، منابع ثانویه این مطالعه شامل کتاب‌ها و مقالات پژوهشگران معاصر در حوزه تاریخ سیاسی ایران، استعمارشناسی، نظریه‌های مشروعیت، و مطالعات خاورمیانه بوده‌اند که اغلب به زبان فارسی و انگلیسی منتشر شده‌اند. تلاش شده است منابعی انتخاب شوند که دارای پشتوانه دانشگاهی، روایی تحلیلی و استناد علمی معتبر باشند، به‌ویژه آن دسته از آثاری که تحولات قاجاریه را در بستر مداخلات استعماری تحلیل کرده‌اند. بهره‌گیری از مقالات نمایه‌شده در پایگاه‌های بین‌المللی مانند JSTOR، Scopus و Google Scholar نیز در چارچوب منابع ثانویه قرار دارد.

فرآیند تحلیل داده‌ها در این مقاله بر اساس روش تحلیل محتوای تاریخی انجام گرفته که با هدف فهم مناسبات علی و گفتمانی میان قراردادهای استعماری و مشروعیت سیاسی به کار رفته است. در این روش، ابتدا هر قرارداد به‌صورت جداگانه مطالعه و مفاد آن با دقت بررسی شد، سپس پیامدهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن بر دولت مرکزی و افکار عمومی ایران در زمان انعقاد، با شواهد مستند تحلیل گردید. پس از آن، روند شکل‌گیری یا تشدید نارضایتی عمومی، بحران‌های سیاسی و تضعیف مشروعیت سلطنت قاجار در پی این قراردادها بر مبنای شواهد گفتمانی و تحلیلی دنبال شد. رویکرد مقاله در تحلیل تاریخی، نه صرفاً توصیفی، بلکه تفسیری و علی‌محور بوده و از منظر نظری نیز، به‌طور ضمنی بر مفاهیمی چون مشروعیت سنتی، وابستگی به قدرت‌های خارجی و بحران کارآمدی دولت تمرکز دارد. در این راستا، از چارچوب‌های مفهومی ماکس وبر درباره انواع مشروعیت سیاسی، همچنین دیدگاه‌های استعمارشناسانی چون ادوارد سعید و آنتونیو گرامشی در زمینه نفوذ ساختاری قدرت‌های استعماری، برای تفسیر لایه‌های عمیق‌تر پیامدهای سیاسی قراردادها استفاده شده است.

پرهیز از نگاه ساده‌انگارانه و خطی به تحولات تاریخی، از دیگر ویژگی‌های روش‌شناسی این پژوهش است. رویدادهایی مانند امضای قرارداد ترکمانچای یا واگذاری امتیاز رویت‌ر نه تنها از منظر حقوقی و سیاسی، بلکه به‌عنوان کنش‌هایی تاریخی که معنا و تأثیرات آن‌ها در بستر زمان و در تعامل با نیروهای اجتماعی، فکری، و ساختارهای قدرت فهم می‌شوند، در این مقاله بررسی شده‌اند. تحلیل‌ها در این مقاله بر آن است تا از بازتولید روایت‌های یک‌سویه پرهیزد و به‌جای آن، درکی چندلایه از چگونگی تضعیف تدریجی مشروعیت دولت قاجار در مواجهه با موج امتیازدهی به قدرت‌های خارجی ارائه دهد؛ درکی که نه تنها مبتنی بر اسناد، بلکه حاصل تحلیل گفتمان تاریخی و اجتماعی متن‌ها و واکنش‌هاست.

بدین ترتیب، روش‌شناسی مقاله مبتنی بر مطالعه تطبیقی-تفسیری اسناد تاریخی است، با بهره‌گیری از منطق استنتاج تاریخی برای ترسیم پیوند میان قراردادهای استعماری و فرایند اضمحلال مشروعیت قاجار. این چارچوب به پژوهشگر اجازه می‌دهد ضمن تکیه بر داده‌های مستند، درکی نظری و تحلیلی از مسیرهای تاریخی قدرت و مقاومت در ایران دوره قاجار به‌دست دهد.

زمینه تاریخی مشروعیت سیاسی در دولت قاجار

مشروعیت سیاسی مفهومی محوری در فهم پایداری یا فروپاشی حکومت‌ها در تاریخ است و در مطالعات علوم سیاسی، به‌ویژه در آثار ماکس وبر، به‌عنوان توانایی یک نظام سیاسی در ایجاد پذیرش و تبعیت داوطلبانه از سوی جامعه تعریف می‌شود. وبر سه نوع مشروعیت را معرفی می‌کند: مشروعیت سنتی که بر اساس باور به تقدس سنن دیرینه و سلسله‌مراتب کهن است، مشروعیت کارزماتیک که ناشی از ویژگی‌های استثنایی و قهرمانانه یک رهبر تلقی می‌شود، و مشروعیت عقلانی-قانونی که بر پایه نظام‌های حقوقی مدرن و بروکراتیک استوار است (Weber, ۱۹۷۸). در این میان، مشروعیت سنتی با ساختار پادشاهی در

ایران پیش از مشروطه، و به‌ویژه در دوره قاجار، بیشترین انطباق را دارد. این نوع مشروعیت از خاستگاه‌های تاریخی، دینی و فرهنگی تغذیه می‌شود و در قالب نهاد سلطنت و جایگاه دینی پادشاه در نظم سیاسی تبلور می‌یابد. در ایران قاجاری، پادشاه به‌عنوان سایه خدا و واسطه‌ای میان مردم و مفاهیم مقدس تلقی می‌شد که از مشروعیتی نسبی و دینی برخوردار بود؛ مشروعیتی که به مرور زمان و تحت تأثیر عوامل داخلی و خارجی، دستخوش فرسایش شد.

در بررسی زمینه‌های تاریخی مشروعیت سیاسی در دولت قاجار، باید توجه داشت که بنیان‌های اصلی این مشروعیت ترکیبی از عناصر دینی، نسبی و سنتی بود. پادشاهان قاجار مشروعیت خود را نه از قانون اساسی یا انتخابات، بلکه از نسب پادشاهی و حمایت نهاد دین کسب می‌کردند. سلسله قاجار با تکیه بر مفاهیم سنتی «حق شاهی» و تأیید علمای شیعه، سلطنت خود را به‌عنوان یک نهاد الهی و میراث‌دار نظام‌های پیشین معرفی می‌کرد. ارتباط میان سلطنت و روحانیت، یکی از مهم‌ترین ستون‌های مشروعیت قاجاریان بود، به‌طوری‌که شاهان برای مشروع جلوه دادن حکومت خود نیازمند تأیید فقیهان برجسته بودند (Keddie, ۱۹۸۱). این رابطه البته دوگانه و گاه تنش‌زا بود، چرا که روحانیت از سویی نقش پشتیبان مشروعیت داشت و از سوی دیگر در برخی مقاطع به نیروی معترض علیه ظلم و فساد تبدیل می‌شد.

از نظر ساختار سیاسی، دولت قاجار واجد دستگاه بروکراتیک مدرن نبود و به‌جای آن، از ساختاری مبتنی بر روابط شخصی، خاندانی و پدرسالارانه بهره می‌برد. تمرکز قدرت در شخص شاه و اطرافیان نزدیک او، بدون وجود نهادهای میانجی یا نظارتی مؤثر، سبب می‌شد که اداره کشور بیشتر بر اساس مصلحت‌گرایی فردی، وفاداری شخصی و نظام پاداش و تنبیه اداره شود تا بر مبنای قواعد و سازوکارهای عقلانی و نهادینه (Abrahamian, ۲۰۰۸). به همین دلیل، هرگونه بحران در مرکز قدرت، به‌ویژه در سطح شخص شاه، می‌توانست مشروعیت کل نظام را دچار چالش کند. نبود نهاد قانون‌گذاری، نظام قضایی مستقل، و نظام اداری شفاف، زمینه‌ساز ناکارآمدی مزمین دولت در مواجهه با بحران‌ها و تحولات اجتماعی بود. این ناکارآمدی، در نبود مشروعیت مدرن و دموکراتیک، به تدریج اعتماد عمومی را فرسایش داد و مشروعیت سنتی دولت را نیز به زیر سوال برد.

پیش از ورود مستقیم قدرت‌های استعماری به معادلات داخلی ایران، دولت قاجار با چالش‌های جدی در عرصه داخلی مواجه بود که مشروعیت آن را تهدید می‌کرد. یکی از این چالش‌ها، بحران اقتصادی و ناکارآمدی نظام مالیاتی بود. درآمدهای دولت به‌شدت متکی به مالیات‌های ارضی و گمرکی بود که اغلب از طریق واسطه‌ها جمع‌آوری می‌شدند. این واسطه‌ها - که عمدتاً از میان درباریان، اعیان و اشراف محلی بودند - سهم خود را از مالیات‌ها برمی‌داشتند و تنها بخش محدودی از درآمد واقعی به خزانه دولت می‌رسید (Zarrinkoub, ۱۹۹۵). این سیستم، نه‌تنها موجب فساد گسترده شد، بلکه نارضایتی شدید دهقانان، پیشه‌وران و طبقات شهری را نیز به همراه داشت؛ گروه‌هایی که سنگ‌بنای مشروعیت اجتماعی دولت بودند. علاوه بر آن، دولت قاجار توان تأمین امنیت راه‌ها، مقابله با راهزنان، و پاسخگویی به بحران‌های طبیعی یا شورش‌های محلی را نداشت؛ ضعف‌هایی که هم اقتدار و هم مقبولیت دولت را در میان اقشار گوناگون جامعه تضعیف می‌کردند.

از سوی دیگر، تمرکز قدرت در مرکز و بی‌توجهی به مناطق پیرامونی، موجب نارضایتی گسترده در میان ایلات و اقوام مختلف شد. ایلات بختیاری، کرد، بلوچ و ترکمن بارها نسبت به سیاست‌های تمرکزگرایانه تهران اعتراض کردند و در برخی موارد، دست به شورش مسلحانه زدند. دولت مرکزی نه‌تنها قادر به یکپارچه‌سازی سیاسی و فرهنگی نبود، بلکه در اغلب موارد از طریق تبانی با سران ایلات یا اعطای امتیاز، به مدیریت بحران‌ها می‌پرداخت؛ شیوه‌ای که نه‌تنها

مشروعیت دولت را نزد مردم کاهش می‌داد، بلکه چهره‌ای منفعل و فرصت‌طلب از آن در اذهان عمومی ترسیم می‌کرد (Amanat, ۱۹۹۷). در واقع، ساختار قاجاری بر پایه‌ی تعادل ناپایدار میان مرکز ضعیف و پیرامون نافرمان بنا شده بود که هرگونه تنش بیرونی، به‌راحتی می‌توانست آن را از هم بپاشاند.

همچنین نقش مطبوعات، روشنفکران و طبقه متوسط شهری در بحران مشروعیت قاجاریه را نباید نادیده گرفت. با آغاز ترجمه آثار سیاسی غربی و گسترش مطبوعات، مفاهیمی چون قانون، آزادی، عدالت و حقوق ملت وارد گفتمان سیاسی ایران شد. نشریاتی چون «قانون»، «صور اسرافیل» و «جبل‌المتین» آشکارا از فساد دربار، ناکارآمدی دولت و امتیازدهی به بیگانگان انتقاد می‌کردند. این فضا، گرایش به مشروعیت عقلانی-قانونی را تقویت و مشروعیت سنتی سلطنت را دچار بحران کرد (Bayat, ۱۹۹۱). از آن پس، شاه دیگر نه سایه خدا، بلکه نماد ظلم و فساد تلقی می‌شد و این تغییر در برداشت اجتماعی، زمینه‌ساز بروز جنبش‌های عدالت‌خواهانه و در نهایت نهضت مشروطه شد.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که دولت قاجار پیش از مداخلات استعماری نیز با بحران مشروعیت روبه‌رو بود، بحرانی که ریشه در ساختار سنتی قدرت، فساد اداری، تمرکزگرایی بدون اقتدار، و فاصله گرفتن از نیازهای اجتماعی داشت. این بحران در بستری از ضعف نهادی، بحران اقتصادی، و نارضایتی‌های گسترده اجتماعی رشد کرد و سبب شد تا جامعه آمادگی پذیرش گفتمان‌های جایگزین را پیدا کند. در چنین شرایطی، هرگونه امتیازدهی به بیگانگان، نه تنها از نظر اقتصادی و سیاسی زیان‌بار بود، بلکه ضربه‌ای سهمگین به مشروعیت متزلزل حکومت وارد می‌کرد؛ زیرا مردم آن را نشانه‌ای آشکار از ناتوانی، وابستگی و بی‌کفایتی حاکمان خود می‌دانستند. همین پیوند میان ضعف درونی و فشار بیرونی، کلید فهم زوال مشروعیت سیاسی دولت قاجار است؛ امری که در ادامه مقاله با تحلیل قراردادهای استعماری به تفصیل بررسی خواهد شد.

بررسی مهم‌ترین قراردادهای استعماری قاجار

در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، ایران تحت سلطه‌ی حکومت قاجار با مجموعه‌ای از قراردادهای استعماری مواجه شد که نه تنها سرنوشت منابع اقتصادی و جغرافیای استراتژیک کشور را به قدرت‌های بیگانه واگذار کرد، بلکه مشروعیت سیاسی دولت را در چشم مردم به شدت تضعیف نمود. این قراردادها در بستر ضعف ساختاری دولت، فشار قدرت‌های خارجی، و بی‌ثباتی درونی شکل گرفتند و پیامدهای گسترده‌ای بر سیاست داخلی، ذهنیت اجتماعی و مناسبات قدرت برجای گذاشتند. بررسی دقیق این قراردادها از منظر محتوایی، شرایط انعقاد و تأثیرات سیاسی آن‌ها، تصویری روشن از نقش استعمار در فرسایش مشروعیت دولت قاجار فراهم می‌سازد. این تحلیل، با تمرکز بر پنج قرارداد یا امتیاز مهم شامل قرارداد گلستان، ترکمانچای، رویترا، داری و قرارداد ۱۹۰۷، به واکاوی این فرآیند تاریخی می‌پردازد.

قرارداد گلستان که در سال ۱۸۱۳ میان ایران و روسیه تزاری به امضا رسید، اولین نقطه عطف در از دست رفتن حاکمیت ملی در دوره قاجار به‌شمار می‌رود. این قرارداد پس از شکست نظامی ایران در جنگ اول با روسیه و در پی تصرف بخش‌هایی از قفقاز جنوبی توسط نیروهای روسی منعقد شد و بنا بر مفاد آن، مناطق مهمی همچون گرجستان، داغستان و بخش‌هایی از ارمنستان از ایران جدا شده و به روسیه واگذار گردید (Amanat, ۱۹۹۷). نکته‌ی مهم آن است که این واگذاری‌ها نه تنها ضایعه‌ای سرزمینی برای ایران محسوب می‌شد، بلکه شکستی نمادین برای دولت قاجار بود که درصدد نمایش قدرت و اقتدار مرکزی بود. با امضای این قرارداد، تصور عمومی از دولت به‌عنوان حافظ تمامیت ارضی و نگهبان مرزهای ملی به شدت آسیب دید و پایه‌های اعتماد عمومی به توان نظامی و

دیپلماتیک حکومت متزلزل شد (Browne, ۱۹۲۶). برخی منابع از نارضایتی شدید علمای شیعه و طبقات بازرگان قفقاز از این قرارداد سخن می‌گویند که آن را خیانت به مسلمانان آن مناطق و تسلیم در برابر کفار تلقی می‌کردند (Keddie, ۱۹۸۱).

با فاصله‌ای نه‌چندان طولانی، قرارداد ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ پس از شکست دوم ایران در برابر روسیه، تصویری تیره‌تر از ناتوانی دولت قاجار ارائه کرد. بر اساس این قرارداد، مناطق باقی‌مانده‌ای از قفقاز همچون ایروان و نخجوان به روسیه واگذار شد و ایران به پرداخت غرامت هنگفتی به روس‌ها متعهد گردید. همچنین، امتیازاتی چون حق تجارت آزاد برای روس‌ها، تأسیس کنسولگری در شهرهای مختلف و مصونیت قضایی برای اتباع روسی از مفاد دیگر این قرارداد بود (Abrahamian, ۲۰۰۸). این معاهده که به‌درستی «قرارداد ننگین» لقب گرفت، به شکلی بی‌سابقه اعتماد عمومی را از بین برد. مردم، روحانیت و روشنفکران، حکومت را ناتوان از حفظ استقلال کشور دیدند و شاهان قاجار از آن پس با اتهاماتی چون سازش‌کاری، وابستگی و بی‌کفایتی روبه‌رو شدند. واکنش‌های اجتماعی به این قرارداد نه‌تنها در قالب مخالفت‌های صریح ابراز شد، بلکه به‌شکل ضمنی در افول منزلت دولت در گفتمان‌های اجتماعی، مطبوعاتی و مذهبی خود را نشان داد (Martin, ۲۰۰۰). چهره‌ای که از سلطنت پس از ترکمانچای در افکار عمومی شکل گرفت، نه پشتیبان ملت، بلکه شریک قدرت‌های متجاوز بود.

در نیمه دوم قرن نوزدهم، با گسترش رقابت میان بریتانیا و روسیه برای نفوذ اقتصادی و سیاسی در ایران، دولت قاجار با امتیازاتی مواجه شد که حتی در صورت نبود تهدید مستقیم نظامی، ساختار استقلال و حاکمیت ملی را تخریب می‌کردند. از جمله این امتیازات، باید به امتیاز رویتر در سال ۱۸۷۲ اشاره کرد که به یک تاجر بریتانیایی اعطا شد و گسترده‌ترین امتیاز اقتصادی در تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود. براساس این قرارداد، رویتر حق انحصاری احداث راه‌آهن، بهره‌برداری از معادن، تأسیس بانک و بهره‌برداری از جنگل‌های کشور را برای مدت طولانی در اختیار گرفت (Stark, ۱۹۵۱). این امتیاز آن‌چنان گسترده و غیرمعارف بود که حتی مقامات بریتانیا نیز آن را «بی‌سابقه در جهان» توصیف کردند و در داخل ایران، موجی از اعتراض به پا خواست. دربار قاجار، که به‌شدت به منابع مالی نیازمند بود، این امتیاز را به‌منظور تأمین هزینه‌های دربار و حفظ روابط با انگلیس واگذار کرد، اما در عمل، افکار عمومی این اقدام را نماد فروش منابع ملی و خیانت به کشور تلقی کردند (Kasravi, ۱۹۴۸). مخالفت‌های گسترده علما، تجار و روزنامه‌نگاران، در نهایت باعث لغو این امتیاز شد، اما لکه ننگی از وابستگی و فساد بر چهره قاجاریان باقی گذاشت که مشروعیت سیاسی آنان را به‌شدت تضعیف کرد.

امتیاز داری که در سال ۱۹۰۱ به یک سرمایه‌دار انگلیسی برای استخراج نفت در سراسر ایران به جز پنج استان شمالی داده شد، نقطه‌ای آغاز استعمار نفتی در ایران و نمونه‌ی بارز دیگری از تضاد میان منافع دولت و منافع ملت بود. این امتیاز نه‌تنها به‌لحاظ اقتصادی موجب از دست رفتن منبعی استراتژیک برای چند دهه شد، بلکه افکار عمومی را نسبت به نیت و کارآمدی حکومت دچار تردید عمیق ساخت. در حالی که دولت قاجار از این قرارداد درآمدی اندک به‌دست می‌آورد، شرکت داری و بعدها کمپانی نفت ایران و انگلیس، ثروت عظیمی از منابع زیرزمینی کشور استخراج کردند (Abrahamian, ۲۰۰۸). مطبوعات و فعالان سیاسی، این قرارداد را نمونه‌ای از «ناآگاهی» و «وابستگی مطلق» دولت معرفی کردند و آن را با عباراتی چون «فروش خاک و خون ملت» توصیف کردند. این واکنش‌ها، نه‌تنها بازتاب نارضایتی اقتصادی، بلکه شاخص روشنی از بحران مشروعیت سیاسی و فاصله‌گیری مردم از دولت محسوب می‌شود (Milani, ۲۰۰۸). این امتیاز به نماد فساد ساختاری حکومت و ناتوانی آن در دفاع از منافع ملت تبدیل شد و در سال‌های بعد، منشاء تنش‌های اجتماعی و قیام‌های مردمی شد که مطالبه‌ی بازپس‌گیری منابع ملی را در دستور کار قرار دادند.

در سال ۱۹۰۷، قرارداد محرمانه‌ای میان روسیه و بریتانیا به امضا رسید که ایران را به حوزه‌های نفوذ میان این دو قدرت تقسیم کرد؛ شمال ایران تحت نفوذ روسیه، جنوب شرقی تحت نفوذ بریتانیا و منطقه مرکزی به‌عنوان منطقه بی‌طرف تعیین گردید. این قرارداد بدون اطلاع یا رضایت دولت ایران بسته شد و ماهیت استقلال کشور را به‌کلی زیر سوال برد. جامعه ایران که پیش‌تر تجربه‌ی ترکمانچای و امتیازهای خارجی را از سر گذرانده بود، این بار شاهد رسمی شدن تقسیم کشور در سطح بین‌المللی شد و دولت قاجار را مسئول این بی‌حیثیتی ملی می‌دانست. روزنامه‌ها و نشریات مشروطه‌خواه با شدت به این قرارداد حمله کردند و آن را نشانه‌ی بی‌ارادگی دربار و هم‌پیمانی پنهانی با استعمارگران دانستند (Bayat, ۱۹۹۱). روشنفکران و فعالان سیاسی، این قرارداد را شاهد نهایی فقدان مشروعیت دولت قاجار دانسته و آن را عامل اصلی تشدید جنبش مشروطه معرفی کردند (Martin, ۲۰۰۰).

تحلیل گفتمان این قراردادها در مطبوعات، سخنرانی‌ها، و نوشته‌های فعالان سیاسی آن دوران نشان می‌دهد که این معاهدات تنها رویدادهای دیپلماتیک نبودند، بلکه به نمادهایی از ظلم، وابستگی و بی‌کفایتی بدل شدند. در نشریاتی چون «صور اسرافیل»، «قانون» و «حبل‌المتین»، واژه‌هایی چون «ننگ»، «خیانت»، «فروش وطن» و «سایه استعمار» بارها در توصیف این قراردادها به‌کار رفتند. رهبران دینی نیز، به‌ویژه در جریان مشروطه، این معاهدات را خلاف شرع و مغایر با منافع امت اسلامی توصیف می‌کردند و از مردم می‌خواستند که در برابر چنین قراردادهایی مقاومت کنند (Keddie, ۱۹۸۱). در واقع، مجموعه این گفتمان‌ها، به‌تدریج گفتمان بدیل مشروعیت را شکل دادند که سلطنت سنتی را فاقد صلاحیت سیاسی می‌دانست و خواهان مشارکت مردمی، قانون‌گرایی و شفافیت در حکمرانی بود. در نهایت، بررسی پنج قرارداد مهم در دوره قاجار نشان می‌دهد که این توافق‌نامه‌ها نه تنها ابزار سلطه خارجی، بلکه عامل مستقیم فروپاشی مشروعیت سیاسی دربار قاجار بودند. این قراردادها دولت را در برابر ملت قرار دادند، تصویر شاه را به‌جای یک پادشاه مشروع، به چهره‌ای منفعل و وابسته تبدیل کردند و زمینه‌ی اجتماعی و ذهنی لازم برای بروز جنبش مشروطه را فراهم ساختند. در هر مورد، می‌توان ردپای تغییر در برداشت عمومی از سلطنت، کاهش اعتماد عمومی، و تشدید شکاف میان دولت و ملت را مشاهده کرد؛ فرآیندی که در تحلیل آن، تنها با رجوع به محتوای قراردادها ممکن نیست، بلکه باید گفتمان‌ها، ذهنیت‌ها، و واکنش‌های اجتماعی را نیز در نظر گرفت.

تأثیر قراردادها بر کاهش مشروعیت سیاسی قاجاریه

قراردادهای استعماری عصر قاجار را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان توافق‌نامه‌هایی میان دولت ایران و قدرت‌های خارجی در نظر گرفت، بلکه باید آن‌ها را در قالب سازوکارهایی دانست که ساختار مشروعیت سیاسی دولت قاجار را به‌تدریج از درون تهی کرده و اقتدار حاکمیت را در چشم ملت تضعیف نمودند. مهم‌ترین پیامد این قراردادها، فروپاشی اعتماد عمومی به شاه و دربار بود. با گذشت زمان و انعقاد امتیازهایی چون ترکمانچای، روتر و داری، مردم شاهد این بودند که حکومت، به‌جای حمایت از منافع ملی و حراست از استقلال کشور، منافع دربار را در پیوند با قدرت‌های خارجی جست‌وجو می‌کند. این برداشت، نه تنها در افکار عمومی تقویت شد، بلکه در متون مطبوعاتی و بیانیه‌های سیاسی آن دوران نیز به‌وضوح مشاهده می‌شود. مطبوعات مشروطه‌خواه پادشاه را "عامل بیگانگان" یا "شاه سفارت‌نشین" می‌نامیدند که تنها به بقاء خود می‌اندیشد و در مقابل فروش خاک و منافع ملت، خاموش می‌ماند (Bayat, ۱۹۹۱). ضعف دولت در برابر فشارهای خارجی، همچون پذیرش مفاد خفت‌بار قرارداد ترکمانچای یا امتیاز داری، از منظر اجتماعی به‌مثابه خیانت تلقی شد و اعتماد مردم به نهاد سلطنت به‌طور ساختاری دچار گسست گردید.

در چنین شرایطی، گفتمان ناسیونالیستی که ریشه در میراث تاریخی و تمدنی ایران داشت، مجدداً جان گرفت و با جریان‌های عدالت‌خواهی هم‌پوشانی یافت. ناسیونالیسم در ایران قاجاری، برخلاف نمونه‌های کلاسیک اروپایی، بیشتر از جنس واکنش به بیگانه‌گرایی و امتیازدهی به قدرت‌های استعماری بود. این ناسیونالیسم، خود را نه تنها در ادبیات سیاسی بلکه در فضای اجتماعی، مذهبی و فرهنگی جامعه نیز نمایان کرد. روشنفکرانی چون میرزا آقاخان کرمانی، طالبوف تبریزی و آخوندزاده با بهره‌گیری از ادبیات روشنگری، شاه را مسئول عقب‌ماندگی کشور معرفی کردند و بر لزوم جایگزینی سلطنت سنتی با حکومت قانون‌مدار تأکید ورزیدند (Keddie, ۱۹۸۱). در این میان، شعارهایی چون «عدل مظفر» یا «قانون برای همه» به مفاهیمی مرکزی در گفتمان‌های سیاسی تبدیل شد. نهادهایی چون انجمن‌های مخفی، مطبوعات مشروطه‌خواه و مدارس مدرن، بستر ترویج این گفتمان‌ها بودند و بخش مهمی از انرژی اجتماعی‌شان را از احساس خشم نسبت به قراردادهای استعماری و بی‌کفایتی دولت در برابر آن‌ها می‌گرفتند. این ناسیونالیسم عدالت‌محور، مشروعیت دولت را از درون به چالش کشید و خواهان ساختار جدیدی از حاکمیت شد که در آن، مردم نه تنها تابع قانون بلکه شریک در قدرت باشند (Amanat, ۱۹۹۷).

در کنار روشنفکران، علمای دینی و طبقات متوسط شهری نیز نقش مهمی در مقاومت علیه ساختار فرسوده سلطنت قاجار ایفا کردند. برخلاف تصور رایج، بسیاری از علمای شیعه نه تنها حامی سلطنت نبودند بلکه در برابر فساد دربار و امتیازدهی‌های خارجی موضع‌گیری می‌کردند. نمونه بارز آن، فتوای میرزای شیرازی علیه تنباکو در سال ۱۸۹۱ بود که به‌طور مستقیم سلطنت را وادار به عقب‌نشینی از امتیاز استعماری کرد. این واقعه نه تنها پیروزی مردم و دین بر سرمایه و استعمار تلقی شد، بلکه نشان داد مشروعیت دولت دیگر مطلق نیست و نهادهای اجتماعی توان اثرگذاری بر سیاست را دارند (Abrahamian, ۲۰۰۸). طبقه متوسط شهری، که متشکل از تجار، پیشه‌وران، معلمان، و کارمندان بود، با اتکا به دانش و ابزارهای نوین ارتباطی، از جمله مطبوعات، مدارس و انجمن‌ها، به میدان سیاست وارد شد. آن‌ها با انتقاد از امتیازات خارجی و ناکارآمدی دولت، گفتمان مشروعیت آترناتیو را گسترش دادند که بر پایه‌ی مشارکت عمومی، شفافیت، قانون‌گرایی و عدالت اجتماعی استوار بود (Milani, ۲۰۰۸).

به موازات رشد نارضایتی داخلی، وابستگی روزافزون حکومت قاجار به قدرت‌های خارجی، بیش‌ازپیش اقتدار و استقلال سیاسی آن را تضعیف کرد. دولت قاجار که به‌سبب ناکارآمدی مالی، عدم انسجام اداری و بحران مشروعیت، توانایی مقاومت در برابر فشارهای استعماری را نداشت، به تدریج به بازیچه‌ای در دست سیاست‌های روسیه و بریتانیا بدل شد. قرارداد ۱۹۰۷ که بدون اطلاع دولت ایران بین این دو قدرت امضاء شد و در آن کشور به مناطق نفوذ تقسیم گردید، بارزترین نشانه این وابستگی ساختاری بود. این قرارداد، دولت را از جایگاه کنشگر مستقل به سطحی از انفعال و پذیرش تنزل داد و از آن پس، مشروعیت سیاسی آن نه تنها از درون بلکه از بیرون نیز زیر سوال رفت (Stark, ۱۹۵۱). در بسیاری از متون سیاسی آن دوره، این وضعیت به مثابه «از دست دادن اختیار کشور» توصیف شده است و واژگانی چون «ایران مستعمره‌ی غیررسمی» در توصیف آن به‌کار رفته‌اند (Martin, ۲۰۰۰).

وابستگی سیاسی به بیگانگان، امکان هرگونه اصلاح جدی در ساختار دولت را نیز از میان برد. تلاش‌های اصلاح‌طلبانه‌ی چهره‌هایی چون امیرکبیر یا بعدها مشیرالدوله، در برابر ساختار فاسد، مقاومت قدرت‌های استعماری و ناتوانی شاهان، راه به جایی نبرد. هر زمان که تلاش برای نوسازی، اصلاح نظام اداری، کاهش نفوذ بیگانگان یا مهار قدرت دربار آغاز می‌شد، با فشارهای داخلی یا خارجی ناکام می‌ماند. ناکامی اصلاحات نه تنها دولت را در بازسازی مشروعیت از درون ناتوان ساخت، بلکه تصویری از بی‌اختیاری و فساد در افکار عمومی ایجاد کرد که امکان بازیابی مشروعیت را به کلی از میان برد (Kasravi, ۱۹۴۸). از آن پس،

مردم به دولت قاجار به چشم نهادی ناتوان، وابسته و غیرپاسخگو می‌نگریستند؛ نهادی که نه تنها حافظ منافع ملی نبود، بلکه در عمل یکی از عوامل اصلی تباهی کشور محسوب می‌شد.

در چنین فضایی، گفتمان مشروعیت دچار دوپارگی شد. از یک‌سو، دولت همچنان مدعی مشروعیت سنتی و الهی بود، اما از سوی دیگر، نخبگان، علما، روشنفکران و مردم، این مشروعیت را به چالش کشیده و ساختار جدیدی را مطالبه می‌کردند. این شکاف، که در ابتدا در سطح گفتمانی بروز یافت، به تدریج به بحران عملی تبدیل شد و در نهایت، با شکل‌گیری انقلاب مشروطه و تأسیس مجلس، ساختار سلطنت مطلقه را به ساختار مشروطه دگرگون کرد. بسیاری از اسناد مشروطه‌خواهانه، از جمله متن فرمان مشروطیت، به روشنی به بحران مشروعیت ناشی از وابستگی، فساد، بی‌قانونی و امتیازدهی اشاره دارند و خواهان حکومت قانون‌محور و پاسخگو هستند (Browne, ۱۹۲۶). این دگرگونی، اگرچه کامل نبود و با موانع بسیاری روبه‌رو شد، اما آغاز رسمی پایان دوران سلطنت مطلقه قاجار و نشانه‌ای از قدرت جامعه در بازتعریف مشروعیت سیاسی در بستر مقاومت بود.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که قراردادهای استعماری نه تنها به لحاظ اقتصادی و جغرافیایی زیان‌بار بودند، بلکه به صورت بنیادین مشروعیت سیاسی دولت قاجار را در چشم جامعه تضعیف کردند. این تضعیف از طریق کاهش اعتماد عمومی، رشد ناسیونالیسم عدالت‌خواه، مقاومت نخبگان و طبقات متوسط، وابستگی ساختاری به قدرت‌های خارجی و ناکامی در اصلاحات، نمود یافت و به فرایندی منجر شد که در نهایت، فروپاشی مشروعیت سنتی سلطنت را در پی داشت. در این فرایند، دولت قاجار از جایگاه دولت ملت‌ساز به نهادی بی‌اعتبار، فاقد اقتدار و غیربرخوردار از حمایت مردمی تنزل یافت؛ سرنوشتی که به وضوح در تحولات قرن بیستم ایران قابل مشاهده است.

پاسخ‌های دولت قاجار به بحران مشروعیت

در مواجهه با بحران مشروعیت ناشی از قراردادهای استعماری، فساد ساختاری و نارضایتی عمومی، دولت قاجار تلاش‌هایی پراکنده برای اصلاح وضعیت سیاسی و اداری کشور انجام داد، اما این تلاش‌ها عمدتاً ناکام و بی‌سرانجام ماندند. نخستین نشانه‌های جدی اصلاح‌طلبی در عصر ناصری و در دوران وزارت امیرکبیر ظاهر شد. امیرکبیر، با درکی عمیق از ضعف‌های نظام قاجار و خطرات ناشی از نفوذ بیگانگان، اصلاحاتی را در حوزه‌های مالی، نظامی، آموزشی و دیپلماسی آغاز کرد. تأسیس دارالفنون، ساماندهی نظام مالیاتی، کاهش وابستگی به قدرت‌های خارجی و تلاش برای استقلال دیپلماتیک ایران از مهم‌ترین اقدامات او بود (Amanat, 1997). با این حال، اصلاحات امیرکبیر به دلیل مقاومت دربار، دخالت سفارت‌های خارجی و رقابت‌های درون‌ساختاری، به سرانجام نرسید و وی پیش از تثبیت اصلاحاتش به قتل رسید. این سرنوشت، نشانگر عمق ضعف ساختاری دولت و شکنندگی هرگونه تغییر مثبت در برابر منافع طبقه حاکم بود. پس از امیرکبیر، اصلاح‌طلبانی چون سپهسالار، قائم‌مقام فراهانی و مشیرالدوله نیز گام‌هایی در جهت بهبود ساختار حکمرانی برداشتند، اما با شکست مواجه شدند یا به دلیل فقدان حمایت از بالا و پایین، نتوانستند تغییری پایدار ایجاد کنند (Kasravi, 1948).

در دوران مظفرالدین‌شاه، اگرچه برخی اصلاحات محدود مانند اعزام دانشجویان به اروپا، تأسیس مدارس جدید و تدوین آیین‌نامه‌هایی برای نظم دیوانی صورت گرفت، اما هیچ‌کدام از این اقدامات به سطحی نرسید که بتواند پاسخ‌گوی مطالبات عمومی باشد. مهم‌ترین نشانه ناکامی این اصلاحات، تداوم امتیازدهی‌های زیان‌بار مانند امتیاز داری در سال ۱۹۰۱ بود که به‌رغم مخالفت نخبگان، همچنان از سوی دولت پیگیری شد (Abrahamian, 2008). ضعف شاهان قاجار در

درک بحران مشروعیت، در رفتار مظفرالدین شاه به وضوح مشهود بود؛ وی در برابر خواست مردم برای قانون‌گرایی و مقابله با فساد، ابتدا مقاومت و سپس با فشار افکار عمومی و بحران مالی، فرمان مشروطیت را صادر کرد. اما حتی این گام تاریخی نیز بدون برنامه‌ریزی، نظارت و اراده لازم برای اجرای واقعی باقی ماند و ساختار قدرت سنتی، در برابر ساختار نوپای مشروطه، همچنان دست بالا را حفظ کرد (Milani, 2008).

پاسخ دولت قاجار به انتقادات روشنفکران، مطبوعات و نهادهای مدنی بیشتر در سطح نمادین و واکنشی باقی ماند. مطبوعاتی مانند «قانون»، «صور اسرافیل»، «ملی»، و «حبل‌المتین» که آشکارا به فساد دربار، ناکارآمدی دولت و امتیازدهی‌های استعماری اعتراض می‌کردند، با سانسور شدید، توقیف و پیگرد قضایی مواجه شدند. دولت به جای پاسخ به محتوای انتقادات، کوشید با بستن نشریات، تبعید نویسندگان و ارباب روشنفکران، فضا را کنترل کند (Bayat, 1991). این اقدامات سطحی نه تنها به کاهش بحران مشروعیت منجر نشد، بلکه مردم را به یقین رساند که دولت، حتی تحمل شنیدن صدای مخالفت را ندارد. بنابراین، مشروعیت حاکمیت نه تنها از منظر عملکرد اقتصادی و سیاسی، بلکه از حیث توانایی آن در مدیریت تنوع فکری و پذیرش نقد نیز زیر سوال رفت. سیاست انفعالی دولت در برابر جامعه منتقد، باعث شد که بدیل‌های مشروعیت‌ساز نظیر مجلس، احزاب و انجمن‌ها، بیش از پیش از دولت فاصله بگیرند و خود را به عنوان گزینه‌های آلترناتیو مطرح سازند.

ریشه بسیاری از این ناکامی‌ها را باید در ضعف ساختاری نظام قاجار جست‌وجو کرد. دولت قاجار، فاقد دیوان‌سالاری منسجم، نظام قضایی مستقل، و نهادهای بازخوردساز از جامعه به قدرت بود. در ساختار آن، تصمیم‌گیری بیشتر بر اساس روابط شخصی، وفاداری‌های طایفه‌ای و مصلحت‌گرایی کوتاه‌مدت صورت می‌گرفت تا براساس منطق نهادگرایانه و سیاست عمومی. چنین نظامی نه تنها در برابر فشارهای خارجی آسیب‌پذیر بود، بلکه توانایی پاسخ به مطالبات داخلی را نیز نداشت (Keddie, 1981). فساد اداری، تمرکز قدرت در دربار، نبود نظام پاسخگویی، و وابستگی مالی حکومت به وام‌های خارجی، این دولت را به ساختاری خالی از محتوای مشروعیت تبدیل کرده بود. حتی اصلاح‌طلب‌ترین عناصر در درون دولت، قادر به گذار از این ضعف‌های ساختاری نبودند و به ناچار یا منزوی شدند یا حذف.

در چنین بستری، جنبش مشروطه به عنوان نقطه اوج بحران مشروعیت سلطنت قاجار ظهور کرد. مشروطه‌خواهان نه تنها بر پاسخ‌گویی دولت، بلکه بر اصل انتقال قدرت از نهاد سنتی سلطنت به نهاد مدرن مجلس تأکید داشتند. این جنبش، محصول ائتلافی گسترده از علما، تجار، روشنفکران و طبقه متوسط شهری بود که همگی بر این باور بودند که مشروعیت سیاسی دیگر نه از سلطنت، بلکه از ملت و قانون ناشی می‌شود (Martin, 2000). مطالبات آن‌ها نظیر تشکیل مجلس، تدوین قانون اساسی، نظارت بر دخل و خرج دولت و استقلال قضایی، همگی پاسخی بود به بحران مشروعیتی که به دلیل امتیازات استعماری، فساد و بی‌کفایتی دربار ایجاد شده بود. فرمان مشروطیت که در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی صادر شد، تلاشی از سوی شاه برای بازسازی مشروعیت از دست‌رفته بود، اما خود به نماد انتقال قدرت و افول تدریجی سلطنت مطلقه تبدیل شد. نقش اساسی جنبش مشروطه در گذار از مشروعیت سنتی به مشروعیت حقوقی-عقلانی، نقطه عطفی در تاریخ سیاسی ایران به شمار می‌رود و اثباتی بر این واقعیت است که سلطنت قاجار در مواجهه با بحران مشروعیت، فاقد ابزارهای اصلاح از درون بوده و تنها فشارهای بیرونی آن را وادار به عقب‌نشینی کرد (Browne, 1926).

در مجموع، واکنش‌های دولت قاجار به بحران مشروعیت، بیشتر از آن‌که مبتنی بر درک عمیق از علل و پیامدهای این بحران باشد، جنبه‌ای موقتی، منفعلانه و غیرنهادینه داشت. فقدان استراتژی اصلاحات واقعی، ناتوانی در گفتگو با نخبگان و جامعه، وابستگی به حمایت خارجی و استفاده ابزاری از ساختارهای دینی،

همگی مانع شکل‌گیری بازسازی مشروعیت از درون شدند. در این میان، جنبش مشروطه، نه فقط پاسخ جامعه به بحران دولت، بلکه تلاشی برای جایگزینی بنیادین نظام مشروعیت در ایران بود که از سلطنت سنتی به حکمرانی قانونی و مردمی گذر کند.

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی تاریخی و تحلیلی قراردادهای استعماری دوره قاجار نشان می‌دهد که این معاهدات نه صرفاً اسنادی سیاسی یا اقتصادی، بلکه نقطه‌عطف‌هایی در مسیر فروپاشی مشروعیت سیاسی حکومت قاجار بوده‌اند. دولت قاجار که مشروعیت خود را عمدتاً از منابع سنتی، نسبی و دینی می‌گرفت، در مواجهه با فشارهای بین‌المللی و نیاز مالی مستمر، به اعطای امتیازات گسترده به قدرت‌های خارجی تن داد؛ امتیازاتی که به‌طور فزاینده‌ای جایگاه شاه و نهاد سلطنت را نزد مردم به‌عنوان حافظ منافع ملی زیر سؤال بردند. قراردادهایی چون گلستان و ترکمانچای به‌عنوان نمادهای شکست نظامی و دیپلماتیک، امتیاز رویت‌ر به‌مثابه الگویی از فروش منابع ملی، امتیاز داری به‌عنوان آغاز استعمار نفتی، و قرارداد ۱۹۰۷ به‌عنوان سند تقسیم کشور، همگی گسستی آشکار میان دولت و ملت را رقم زدند. این گسست، نه تنها در حوزه مادی، بلکه در سطح نمادین و گفتمانی نیز خود را نشان داد و زمینه‌ساز بی‌اعتمادی عمیق اجتماعی و انفجار اعتراضات عمومی شد. از منظر اجتماعی و فکری، این قراردادها سبب شدند تا در ذهنیت عمومی، دولت دیگر به‌عنوان نهاد مشروع تلقی نگردد، بلکه به‌مثابه عامل وابسته، بی‌کفایت و فاسد شناخته شود. روشنفکران، علمای دینی، بازرگانان و طبقه متوسط شهری در واکنش به این وضعیت، گفتمانی بدیل را بنیان نهادند که مبتنی بر مفاهیم قانون‌گرایی، پاسخگویی، مشارکت مردمی و حاکمیت ملی بود. این گفتمان، در بستر نارضایتی‌های ناشی از قراردادهای استعماری رشد یافت و در قالب جنبش مشروطه به اوج رسید. گفتمان جدید، با نفی مشروعیت سنتی سلطنت و تلاش برای ایجاد ساختاری عقلانی و قانونی از قدرت، نه تنها سلطنت قاجار را به چالش کشید بلکه افق سیاسی نوینی برای ایران ترسیم کرد. در این مسیر، هر قرارداد استعماری به‌عنوان سندی از زوال مشروعیت دولت عمل می‌کرد و مطالبات عدالت‌خواهانه را تقویت می‌نمود.

پیشنهاد می‌شود که پژوهش‌های آتی با رویکرد تطبیقی به بررسی این مسئله بپردازند که چگونه قراردادهای سیاسی در دوره‌های پیشاستعماری نظیر صفویه یا زندیه در مقایسه با دوره قاجار، تأثیر متفاوتی بر مشروعیت حکومت‌ها داشته‌اند. همچنین بررسی تحلیلی نسبت میان مشروعیت سیاسی و سیاست خارجی در دوران پهلوی اول، می‌تواند ابعاد گسترده‌تری از نقش قراردادهای سیاسی در ساختار قدرت در ایران را روشن سازد. به‌ویژه، مطالعه شباهت‌ها و تفاوت‌های سیاست رضاشاه در بازپس‌گیری امتیازات یا تغییر الگوی وابستگی، امکان درک پیوستار یا گسست در تاریخ مشروعیت را فراهم می‌آورد. این پژوهش‌ها می‌توانند به فهمی جامع‌تر از تاریخ سیاسی ایران و تأثیر تعامل با قدرت‌های خارجی در شکل‌گیری یا فروپاشی مشروعیت سیاسی منجر شوند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازن اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازن و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Abrahamian, E. (2008). *A History of Modern Iran*. Cambridge University Press.
- Amin, S. (1974). *Accumulation on a World Scale: A Critique of the Theory of Underdevelopment*. Monthly Review Press.
- Browne, E. G. (1926). *A Literary History of Persia* (Vol. IV). Cambridge: Cambridge University Press.
- Kasravi, A. (1948). *Tarikh-e Mashruteh-ye Iran*. Tehran: Negah Press.
- Keddie, N. R. (1981). *Roots of Revolution: An Interpretive History of Modern Iran*. Yale University Press.
- Martin, V. (2000). *Islam and Modernism: The Iranian Revolution of 1906*. I.B. Tauris.
- Milani, A. (2008). *The Persian Sphinx: Amir Abbas Hoveyda and the Riddle of the Iranian Revolution*. Mage Publishers.
- Stark, F. (1951). *East is West*. London: John Murray.
- Wallerstein, I. (1979). *The Capitalist World-Economy*. Cambridge University Press.
- Weber, M. (1978). *Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology*. University of California Press.
- Zarrinkoub, A. (1995). *Two Centuries of Silence*. Tehran: Sokhan Press.